پارسیان دژ
تاریخ، فرهنگ و میراث ایران

مجموعهٔ مقاله‌ها
نسخهٔ ماندگار

فردوسی بزرگ

تیمور لنگ ،سیستان،فرزندان رستم و فردوسی

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۱۸ اسفند ۱۳۹۲ · ۳ دقیقه مطالعه

چکیدهٔ مقاله

رستم فردوسی علاقه دیدار زابلستان را در تیموربه وجود آورده بود در اولین توقف تیمور در باد مشک با پدر و شش پسرش روبرو شد.اندام و غذا خوردن آنها به قدری برای تیمور عجیب بود که نزد آنها رفته و پرسید: آیا رستم از سرزمین شما به وجود آمده؟ پیرمرد گفت بلی. و بعد دست در پشت پسرهای خود زد و گفت: تمام اینها رستم هستند. من (تیمور) مردی بلند قامت به شمار می آیم، ولی وقتی کنار آن مرد و پسرهایش ایستادم خود را کوتاه یافتم. آنها به قدری بلند بودند و قوت داشتند که وقتی می خواستند شترهای خود را بار کنند، شترها را

پارسیان دژ / فردوسی بزرگ

رستم

فردوسی علاقه دیدار زابلستان را در تیموربه وجود آورده بود در اولین توقف تیمور در باد مشک با پدر و شش پسرش روبرو شد.اندام و غذا خوردن آنها به قدری برای تیمور عجیب بود که نزد آنها رفته و پرسید: آیا رستم از سرزمین شما به وجود آمده؟ پیرمرد گفت بلی. و بعد دست در پشت پسرهای خود زد و گفت: تمام اینها رستم هستند.

من (تیمور) مردی بلند قامت به شمار می آیم، ولی وقتی کنار آن مرد و پسرهایش ایستادم خود را کوتاه یافتم. آنها به قدری بلند بودند و قوت داشتند که وقتی می خواستند شترهای خود را بار کنند، شترها را نخوابانیده و شترها را ایستاده بار می کردند.

با این که پیرمرد و پسرانش بیش از هفت نفر نبودند، از قشون من در اردوگاه کوچکترین هراسی نداشتند و مثل این

بود که من و سربازانم را چون مورچگان می بینند! گفتم ای مرد آیاهمه در سیستان مانند تو وپسرانت بلند قامت هستند؟ مرد گفت: در زابلستان همه این طور می باشند آنجا مملکت مردان ایران است.

سپس تیموربا سه هزار سوار راه ایران (زابلستان) را پیش گرفت و یک ایلچی نزد امیر زابلستان (امیر گرشاسب) فرستاد تا بگوید که من برای جنگ نیامده است.

بر خلاف انتظار تیمور به جای مشاهده سواران امیر گرشاسب حیرت زده قشون گاو سوار وی را مشاهده کرد که به او نزدیک می شوند.

وقتی رسیدند پیرمردی که ریش سفید و قامت بلند داشت دست بر بالای چشم نهاد که بتواند اطراف را ببیند و با صدای بلند بانگ زد گرشاسب از نوادهٔ گودرز سالار زابلستان هستم... تیمور کیست؟

قامت گرشاسب و مردانش به قدری بلند بود که سپاهیان تیمور تصور می نمود از نتایج دیوها هستند نه آدمی زاد!

تیمور می نویسد : فردوسی در اشعار خود از یک رستم نام برده بود و من در زابلستان هزاران رستم دیدم!

نهایتا در پی تعقیب امیر ماورا النهر متوجه سیستان شد و در جنگی که درآن منطقه در گرفت حاکم سیستان بر ایشان تاخت و در میان گیر و دار، پاشنه پای راست و شانهٔ راست تیمور مجروح شد. و دو انگشت آخر همین دستش نیز از ضربت شمشیر جدا گردید. چون نقص پایش به هیچ دارو و مرهم بهتر نشد و دائم می لنگید، «تیمور لنگ» لقب گرفت.

نکته مهمی که دربارهٔ ابر مردان سیستان و تیمور لنگ باید یادآور شویم و ندیده ایم کسی گفته باشد این است که تیمور پس از این تاریخ صدمه ای که در سیستان دید، با جنگ های پیوسته ای که داشت و تقریباً ربع مسکون را اشغال کرد، از سر حد چین تا مسکو و امپراتوری عثمانی و سراسر ایران بزرگ و همه جا هم فاتح و شکست ناپذیر بود، ولی دیگر حتی یاد سیستان را هم نکرد!

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «تیمور لنگ ،سیستان،فرزندان رستم و فردوسی»، پارسیان دژ، ۱۳۹۲.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وب‌سایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

https://parsiandej.ir/articles/1493/pdf/تیمور-لنگ-سیستان-فرزندان-رستم-و-فردو.pdf

آخرین ویرایش مقاله: ۲۷ مهر ۱۳۹۹